



From the Oblivious Dragon of the Wheel to the Valley of Indifference (The Background of a Concept in Mystical Literature)

Khalil Kahrizi 

1. Corresponding Author, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Language and Literature, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. E-mail: kh.kahrizi@uok.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article Type:
Research Article

Article History:

Received:
29, April, 2024

In Revised form:
1, September,
2024

Accepted:
2, November, 2024

Published Online:
10, March, 2025

Keywords:

Attar, in his work *Mantiq-ut-Tayr* elaborates on the seven valleys of spiritual journey, with the fourth valley being named "indifference". In this valley, the Lord is indifferent to the seeker, and the existence or non-existence of the seeker makes no difference to Him. Before Attar explains this valley in *Mantiq-ut-Tayr* he discusses its overall concept without any specialized terminology in the story of Job in *Elahi-Nameh*. Among the philosophical discussions in the Islamic world, the issue of God's knowledge of particulars, especially Al-Ghazali's interpretation of it, resonates with the valley of indifference. It is likely that Attar drew his main material for elucidating indifference from Al-Ghazali's "Incoherence of the Philosophers."

These discussions align with an ancient belief suggesting that not only humans but also the earth is so insignificant within the cosmos that the celestial sphere remains oblivious to it and is fundamentally unaware of its existence or non-existence. This issue is also raised in Attar's *Asrar-Nameh* and has been previously mentioned in Sanai's *Hadiqe*. Apparently, Sanai derived it from the *Shahnameh*, where the belief in the ignorance of the celestial dragon is manifested in several ways; this notion is a remnant of Zoroastrian beliefs. This article attempts to trace the origins of the valley of indifference, leading us first to a philosophical discussion and ultimately to a Zoroastrian belief found in the *Shahnameh*.

indifference, the indifferent wheel, God's knowledge, Zurvanism, Dragon of the wheel

Cite this The Author(s): Kahrizi, K.: (2025), "From the Oblivious Dragon of the Wheel to the Valley of Indifference (The Background of a Concept in Mystical Literature)", *Persian Literature*, Vol. 14, No. 2, Serial No. 34, Autumn-Winter, (161-177). DOI:10.22059/jpl.2025.394425.2306





از اژدهای بی خبر چرخ تا وادی استغنا (پیشینه یک مفهوم از ادب عرفانی)

خلیل کهریزی^۱

۱. نویسنده مسئول، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده زبان و ادبیات، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران. رایانامه: kh.kahrizi@uok.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: علمی - پژوهشی	عطار در منطق/الطیر به تشریح هفت وادی سلوک پرداخته است. چهارمین وادی از این هفت مرحله استغنا نام دارد که در آن رب نیاز و اعتنائی به سالک ندارد و بودن و نابودن او برایش تفاوتی نمی‌کند. پیش از آنکه عطار این وادی را در منطق/الطیر شرح دهد، در الهی‌نامه مفهوم کلی آن را بی هیچ اصطلاح ویژه‌ای در سخن از داستان ایوب به بحث نهاده است. از میان مباحث فلسفی در جهان اسلام، مسأله علم خدا به جزئیات و به ویژه برداشت غزالی از آن، یادآور وادی استغنا است و احتمالاً عطار در منطق/الطیر مایه اصلی خود را برای تبیین استغنا از تهافت/الفلاسفه محمد غزالی گرفته است. مجموعه این مباحث به یک باور کهن شبیه است که بر پایه آن نه تنها انسان، بلکه زمین نیز در مجموعه کاینات از بس ناچیز است که چرخ به آن توجه و اساساً از بود و نبود آن آگاهی ندارد. این مسأله در اسرارنامه عطار نیز مطرح شده و پیش از آن در حدیقه سنایی آمده است. ظاهراً سنایی نیز آن را از شاهنامه گرفته است که باور به بی‌خبری اژدهای چرخ در این کتاب نموده‌ای چند دارد و اصل آن بازمانده‌ای از باورهای زروانی است. این مقاله تلاشی است برای یافتن پیشینه وادی استغنا که ما را نخست به یک بحث فلسفی و سرانجام به یک باور زروانی در شاهنامه می‌رساند.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۰	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۶/۱۱	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۲	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰	
کلیدواژه‌ها:	استغنا، چرخ بی‌خبر، علم خدا به جزئیات، زروانی، اژدهای چرخ.

استناد: کهریزی، خلیل. (۱۴۰۳). «از اژدهای بی‌خبر چرخ تا وادی استغنا (پیشینه یک مفهوم از ادب عرفانی)»، ادب فارسی، سال ۱۴، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، پیاپی ۳۴. (۱۶۱-۱۷۷).
DOI:10.22059/jpl.2025.394425.2306



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

استغنا مفهومی چندوجهی در نزد عرفاست که به اعتبار خلق و رب دو گونه مختلف دارد. استغناى خلق بی‌نیازی بنده از غیر حق و نیاز او به رب و استغناى رب بی‌نیازی و بی‌اعتنایی او به بنده / سالک است. استغناى رب یکی از مراحل هفت‌گانه سلوک است که ظاهراً نخستین بار عطار در منطق‌الطیر آن را به عنوان وادی چهارم سلوک مطرح کرده است. البته پیش از آن نیز در الهی‌نامه مفهوم کلی آن را بی‌آنکه نامی بر آن بنهد، به بحث نهاده است.

درنگ بر آنچه عطار به عنوان وادی استغنا مطرح کرده است، نشان می‌دهد این مفهوم با بعضی مفاهیم فکری در فلسفه اسلامی پیوند دارد و بیش از همه یادآور مسأله مهم علم خدا به جزئیات است که فیلسوفان مسلمان بسیار درباره آن بحث کرده‌اند و غزالی نیز در کتاب تهافت‌الفلاسفه به عنوان یکی از تناقض‌گویی‌های فیلسوفان آن را نقد و سرانجام با استناد به فهم خود از این موضوع، فلاسفه و در کانون آنها ابن‌سینا را تکفیر کرده است.

اینکه عطار در پرورش وادی استغنا از کتاب تهافت‌الفلاسفه کمک گرفته یا آن را مستقیم از آرای فیلسوفان گرفته است، محل بحث و چندوچون است. عطار با وجود ستیز با فیلسوفان، مردی آگاه از چندوچون‌های فلسفی در جهان اسلام بوده و بی‌شک از پیشینه این مسأله نیز آگاهی کامل داشته است. از همین‌روی است که در الهی‌نامه این بحث را بدون عنوانی خاص مطرح کرده است. با این حال، نوع برخورد او با وادی استغنا و حتی واژه‌گزینی او در این بخش و مسائلی که در آن پیش کشیده است، این گمان را نیرو می‌دهد که در پرورش نهایی این وادی متأثر از تهافت‌الفلاسفه غزالی بوده است.

پیشینه وادی استغنا و بحث علم خدا به جزئیات، به یک مفهوم کهن‌تر برمی‌گردد که بر پایه آن زمین و انسان در مجموعه کاینات بسیار ناچیز و کم‌اهمیت هستند. عطار در نخستین مثنوی خود، یعنی اسرارنامه، از این مسأله یاد کرده و زمین را مانند خشخاشی بر روی دریا به شمار آورده است. پیش از عطار، سنایی نیز در حقیقه از اژدهای بی‌خبر چرخ سخن رانده است. اژدهایی که زمین را که در دم اوست، نمی‌بلعد؛ زیرا اساساً از حضور آن خبری ندارد و به آن بی‌اعتناست. همین مفهوم، یعنی تأثیر چرخ و افلاک بر زندگی انسان و بی‌خبری آن از ستمی که بر آدمی می‌رود، مسأله‌ای کهن در آیین زروانی است که نمودهای فراوانی در شاهنامه دارد. از همین‌روی، دور نیست که سنایی نیز آن را از شاهنامه گرفته باشد.

به دیگر سخن، اژدهای چرخ که بر پایه تقدیرباوری زروانی سرنوشت آدمی را رقم می‌زند و هرچه ستم بر آدمی می‌رود از اوست، در باورهای اسلامی و یکتاپرستانه گاهی جای خود را به خدا داده است. مردمان یکتاپرست نمی‌توانسته‌اند چرخ را به جای خدا در زندگی خود مؤثر بدانند.

از همین‌روی، ستم‌ها و بی‌اعتنایی‌هایی که پیشتر به چرخ منسوب می‌شد، با این دگرگونی در قالبِ عدمِ علمِ خدا به جزئیات در فلسفهٔ اسلامی و سپس به صورتِ استغنا یا از بندگان در ادبیات عرفانی روی نموده است. این مقاله کوششی است برای یافتنِ پیشینهٔ وادی استغنا در ادبیات عرفانی که در آن مسائل بالا به بحث نهاده شده است.

۱-۱. پیشینه پژوهش

هلموت ریتز (۱۳۸۸: ۲ / ۳۲۴) در دریای جان دربارهٔ استغنا بحث و جنبه‌هایی از آن را با ذکر شواهدی چند بررسی کرده است. شفیع کدکنی نیز در تعلیقاتش بر منطق‌الطیر عطار (۱۳۸۳: ۷۰۲ به جلو) به معرفی و تشریح هفت وادی به روایت عطار پرداخته و استغنا را نیز مفهومی دانسته که نخستین بار عطار آن را به عنوان یکی از مراحل سلوک معرفی کرده است. طغیانی و هادی (۱۳۸۹) نیز در بخش نخست مقاله «بررسی مفهوم فقر و استغنا در مثنوی معنوی» با به دست دادن شواهدی از مثنوی دیدگاه مولانا را دربارهٔ هر دو گونهٔ استغنا یا بنده و استغنا یا رب بررسی کرده‌اند. در هیچ‌یک از این پژوهش‌ها بحثی دربارهٔ پیشینهٔ این مرحله از سلوک و اینکه عطار آن را از کجا برگرفته، به میان نیامده است. مهدی محبتی (۱۴۰۰: ۳۶۰ به جلو) در قرن‌های بی‌زمان استغنا و مسائل پیرامون آن را به عنوان یکی از هفت وادی به بحث نهاده است. امامی و یوسفی (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی مفهوم استغناء در منطق‌الطیر عطار و تأثیر آموزهای کلامی بر آن» پس از بحث از انواع استغنا به بررسی استغنا یا رب پرداخته و کوشیده‌اند منشأ آن را در اندیشه‌های کلامی اشاعره و در بحث از افعال الهی بیابند. سپس نیز آن را با مفهوم عرفانی دیگری، یعنی خوف، پیوند داده‌اند.

۲. وادی استغنا

عطار در منطق‌الطیر به شیوه‌ای متفاوت با متون صوفیهٔ پیشین به تشریح هفت وادی سلوک پرداخته است. «تا آنجا که متون بازمانده از تصوف نشان می‌دهد، قبل از عطار، کسی به نام‌گذاری و رده‌بندی عقبات سلوک بدین‌گونه نپرداخته است» (عطار، ۱۳۸۳: تعلیقات / ۷۰۰). در این نام‌گذاری و طبقه‌بندی وادی چهارم استغنا نام دارد. منظور از استغنا در اینجا بی‌نیازی رب است از بندگان یا «بی‌نیازی حق از همه کس و همه چیز» (محبتی، ۱۴۰۰: ۳۶۵). به دیگر سخن، این استغنا ربطی به سالک / بنده ندارد. «در این مرحله سالک احساس می‌کند که حق تعالی از همهٔ کائنات بی‌نیاز است تا چه رسد به اعمال و احوال او» (عطار، ۱۳۸۳: تعلیقات / ۷۰۳؛ نیز ر.ک: ریتز، ۱۳۸۸: ۲ / ۳۲۴). پیش از منطق‌الطیر که در آن استغنا چونان یکی از وادی‌های سلوک معرفی و تشریح شده است، عطار در الهی‌نامه، در سخن از بلایای ایوب، مفهوم استغنا را بدون اینکه از اصطلاح خاصی برای آن استفاده کند، این‌گونه مطرح کرده است:

چنین نقل است کایوب پیمبر که عمری در بلایی بود مضطر
 هم از گرگان دنیا رنج دیده هم از کرمان بسی سختی کشیده
 درآمد جبرئیل و گفت «ای پاک چه می‌باشی، بنال از جانِ غمناک
 که گر باشد ترا هر دم هلاکی ازان حق را نباشد هیچ باکی
 اگر عمری صبوری پیش آری نه کز حق این صبوری بیش داری
 (عطار، ۱۳۸۸: ۲۰۱)

از مفهوم استغنا با عنوان باد / طوفان در شعر حافظ (۱۳۶۲: ۱ / ۴۰۸) نیز یاد شده است:

پهوش باش که هنگام باد استغنا هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند

زرین کوب (۱۳۸۲: ۶۸) با قید احتمال «باد استغنا» در دیوان حافظ را این گونه با «بادِ بی‌نیازیِ خداوند» که در تاریخ جهانگشا آمده است، پیوند می‌دهد: «آیا عنوان باد استغنا که در یک غزل او هست، اتفاقی است که با یک داستان مشهور جوینی در جهانگشا مربوط به نظر می‌رسد؟». شفیع کدکنی علاوه بر بیت پیشین که مورد اشاره زرین کوب نیز بوده است، به درستی، بیت زیر را نیز برای طوفان استغنا از دیوان حافظ به دست داده است:

گریه حافظ چه سنجد پیش استغنا عشق کاندین طوفان نماید هفت دریا شبنمی
 (حافظ، ۱۳۶۲: ۱ / ۹۳۸).

سپس، علاوه بر «بادِ بی‌نیازی خداوند» که در جهانگشا آمده از کشف‌الاسرار میبیدی نیز شاهدی برای این اصطلاح به دست داده و در این باره گفته است: «همیشه استغنا و بی‌نیازی حق را به صورت طوفان و باد می‌دیده‌اند؛ به دو دلیل، یکی اینکه باد، خود معنی مجازی کبریا و تکبر را دارد، دیگر اینکه باد و طوفان ویران‌کننده است و بی‌اعتنا» (عطار، ۱۳۸۳: تعلیقات / ۵۸۸).

به نظر می‌رسد، عطار این عقبه از سلوک را در دورانی که فلسفه رو به افول و خاموشی بوده است، از فلسفه اسلامی گرفته باشد. «تأمل دقیق در حکایات همین بخش نشان می‌دهد که این گفته‌ها فریاد اعماق جان عطار نیست، بلکه صرفاً بازتاب ذهنیات اوست. یعنی ظاهراً می‌گوید که چنین است اما خود در درون عمیقاً دچار تعارض است که واقعاً چنین است؟» (مجتبی، ۱۴۰۰: ۳۶۵). آیا علت این مسأله آن نیست که استغنا ریشه در عرفان ندارد، بلکه حاصل فکر و تأمل فلسفی است؟ البته عرفان نیز «بیش از هر چیز یک گونه تفکر فلسفی است» (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۲۰۰). عطار از فلاسفه به نیکی نام نبرده و حتی یک بار در //لهی‌نامه (ر.ک: فروزانفر، ۱۳۹۷: ۴۶) خیام را مردی ناتمام معرفی کرده که «میان خجلت و تشویر مانده است». با این حال از حکمت و فلسفه آگاه بوده است و به تعبیر فروزانفر (همان: ۱۹) از آن دسته مردان است که قیل و قال مدرسه

سیرابشان نمی‌کند و به خانقاه روی می‌آورند «تا از زلال معرفت الهی و حکمت ذوقی و روحانی سیراب شوند». استغنا نیز مفهومی است که بین فلسفه و عرفان در گردش است و در فلسفه مسأله علم خدا به جزئیات یادآور این وادی عرفانی است.

۳. علم خدا به جزئیات

یکی از بحث‌های دامنه‌دار و پرچنگال، در میان فیلسوفان مسلمان، مسأله علم خدا به جزئیات است که مشهورترین نمود جنجالی آن به *تهافت الفلاسفه* غزالی برمی‌گردد که در آن، ابن سینا و فلاسفه، به جهت انکار علم خدا به جزئیات تکفیر شده‌اند. بر پایه این کتاب، فلاسفه «بر این امر اتفاق دارند و از آنها کسی هست که بر این قول رفته که مبدأ اول جز نفس خویش چیزی را نمی‌داند و چیزی از مذهب او پنهان نیست و برخی گفته‌اند که او غیر خویش را می‌داند و آن روشی است که ابن سینا برگزیده، زیرا معتقد شده است که خدا اشیاء را می‌داند، به علم کلی که داخل در مقوله زمان نیست و به ماضی و مستقبل و حال اختلاف نمی‌پذیرد، و با این همه گمان دارد که "هم‌سنگ ذره‌یی در آسمان‌ها و زمین از علم پروردگارت بر کنار نیست"، جز اینکه جزئیات را به نوعی کلی می‌داند» (غزالی، ۱۳۹۳: ۲۰۸). غزالی سپس به شرح و توضیح مذهب باورمندان به این مسأله می‌پردازد و آن را نقد می‌کند.

چندوچون دیدگاه ابن سینا، ظاهراً محل بحث است؛ چنان که برخی از پژوهشگران برآنند که اساساً غزالی «به عمق سخنان ابن سینا پی نبرده و رسم امانتداری را نیز رعایت نکرده است» (بهاری‌نژاد و صنوبری، ۱۳۹۸: ۲۱۵). ابن رشد (۱۳۸۴: ۳۹۰) علت بیراهه رفتن غزالی را «تشبیه علم خالق سبحان به علم انسان» می‌داند، در حالی که در نزد ابن سینا «علم خدا برگرفته از موجودات نیست؛ بلکه برگرفته از ذات اوست. آگاهی او سبب هستی موجودات است و شاید که در آگاهی او دگرگونی روی دهد. در حالی که آگاهی انسان‌ها برگرفته از چیزهای بیرون از آنهاست» (مصطفی‌پور، ۱۳۸۹: ۵۴). به دیگر سخن، از آنجا که ابن سینا علم به جزئیات را «مصادقی برای تغییرپذیری خداوند قلمداد می‌کند» (فاریاب، ۱۳۹۱: ۶۰)، برای آنکه در این دام نیفتد، در *التعلیقات* «تصریح می‌کند: خداوند علم به جزئیات به نحو جزئی ندارد، بلکه به نحو کلی است که به جزئیات علم دارد» (همانجا). به دیگر سخن، علم او از راه علل و اسباب است و به چنین علم و ادراکی «علم به جزئی بر وجه کلی می‌گویند که قابل زوال و تغییر نیست» (مهاجری و دیگران، ۱۴۰۱: ۳۰۰). ظاهراً این باور در میان فلاسفه تا قرن ششم رایج بوده و «نخستین کسی که علم خدا به جزئیات را از میان فلاسفه پذیرفته و اثبات کرده است، ابوالبرکات بغدادی (۵۴۷ق) بوده است» (همانجا).

با رشد دیدگاه‌های اشعری و پایان دوران رنسانس اسلامی، فلسفه در سرزمین‌های اسلامی کم‌رونق شد و بیشتر در قالب علم کلام به زندگی خود ادامه داد. شاید بتوان آغاز این کم‌رونی را به *تهافت الفلاسفه* غزالی منسوب کرد که پس از او اندک اندک بر شعله این دشمنی‌ها افزوده شد؛ آن گونه که از مرگ خواجه نصیر تا برآمدن ملاصدرا را دوران فترت فلسفه اسلامی نامیده‌اند (ر.ک: بهاری‌نژاد و صنوبری، ۱۳۹۸: ۲۰۶). ملاصدرا نیز فلسفه را با مباحث اعتقادی و ایمانی درآمیخت تا ادامه حیات عقلی و فلسفی را در برابر جریان اخباری‌گری تضمین کند (ر.ک: همان: ۲۰۷). این مبارزه با فلسفه و به حاشیه راندن آن سبب شد بعضی از دیدگاه‌ها و عناصر فلسفه اسلامی به دستگاه و نظام معرفت‌شناختی دیگری، یعنی عرفان، کوچ کنند و در آنجا متناسب با روحیات عرفا و دیدگاه‌های آنها با جامه‌ای نو به نمایش درآیند. یکی از این عناصر همین بحث علم خدا به جزئیات است.

۴. از استغنای رب تا علم خدا به جزئیات

در برداشت غزالی از تعبیر فلاسفه خداوند از جزئیات، یعنی بندگان و هویت شخصی آنها، آگاه نیست. «او عوارض زید و عمرو و خالد را نمی‌داند، بلکه تنها انسان مطلق را به علم کلی می‌داند» (غزالی، ۱۳۹۳: ۲۱۰). در استغنای عرفانی نیز خداوند به بندگان بی‌اعتنا است، زیرا نیازی به آنها ندارد. در *منطق الطیر* عطار مرغان پس از رسیدن به حضرت سیمرغ از سوی چاووش درگاه چنین پاسخی می‌شنوند:

گفت آن چاووش ک «ای سرگشتگان	همچو گل در خون دل آغشتگان
گر شما باشید و گر نه در جهان	اوست مطلق پادشاه جاودان
صد هزاران عالم پر از سپاه	هست موری بر در این پادشاه
از شما آخر چه خیزد جز زحیر	باز پس گردید ای مثنی حقیر»

(عطار، ۱۳۸۳: ۴۲۳)

در فلسفه اسلامی خداوند به شکل جزئی به جزئیات علم ندارد و در عرفان همین مفهوم تلطیف و این بی‌خبری به بی‌اعتنایی دگرگون شده است. به دیگر سخن، دو مفهوم هم‌طیف با هم جابه‌جا شده‌اند.

غزالی (۱۳۹۳: ۲۱۱) خود، در بررسی و نقد مسأله علم خدا به جزئیات، چنین می‌افزاید: «لازم می‌آید بگوییم که محمد (ص) به نبوت قیام کرد در حالی که او (خدا) نمی‌دانست که محمد در آن حال به سوی وی دعوت می‌کند». این در حالی است که «از ویژگی‌های دیگری که این سینا برای علم باری ذکر می‌کند، تمایز اشخاص از هم در علم خداوند است» (توازیانی، ۱۳۹۱:

(۱۰۷). به هر روی، سخن غزالی که آن را باورِ فلاسفه می‌داند، یادآور حکایتی است که عطار در ذیلِ وادی استغنا آورده که بر پایه آن جوانی زیبارو به نام محمد در چاه می‌افتد و پس از گفت‌وگویی کوتاه با پدر درمی‌گذرد. نام آن کودک پیامبر (ص) را به یاد عطار می‌آورد و چنین می‌سراید:

در نگر ای سالک صاحب‌نظر	تا محمد کو و آدم، درنگر
آدم آخر کو و ذریات کو	نام جزویات و کلیات کو؟
کو زمین کو کوه و دریا کو فلک	کو پری، کو دیو و مردم، کو فلک
... گر شد اینجا، جزو و کل، کلی تباه	کم شد از روی زمین یک برگ کاه

(عطار، ۱۳۸۳: ۳۹۸)

درنگ در بیت‌های بالا آشکارا نشان می‌دهد که عطار در پردازش وادی استغنا چشمی به مفهوم علم خدا به جزئیات داشته است و چه بسا آن را از همین کتاب غزالی برگرفته باشد؛ البته شاید برخی بپندارند که عطار این مفهوم را مستقیم از ابن سینا گرفته است. به هر روی، طرح اصلی و اولیة عطار برای منطق الطیر نیز، هم در نزد ابن سینا هم در نزد غزالی با عنوان رساله الطیر پیشینه دارد؛ قطعاً عطار از پیشینه این بحث در فلسفه و حکمت آگاه بوده و اساساً به باور پورنامداریان (۱۳۹۰: ۱۳۱) سه کتاب الهی‌نامه و منطق الطیر و مصیبت‌نامه «نوعی نظیره‌پردازی عرفانی به نظر می‌رسد از روی سه رساله حی بن یقظان، رساله الطیر و سلامان و ابسال ابن سینا». البته زرین‌کوب (۱۳۷۸: ۱۵) نظری متفاوت دارد و عطار را از خیام و حکمت سینایی بسیار دور دانسته است. او (همان: ۹۴) بر آن است که «رساله الطیر امام غزالی، حتی در شکل ترجمه فارسی آن که پرداخته شیخ احمد برادر اوست، به احتمال قوی منشأ عمده عطار باید بوده باشد». با توجه به این نکات، به نظر می‌رسد اساساً عطار توجه ویژه‌ای به آثار غزالی داشته و ظاهراً در پردازش وادی استغنا چشمی به فقره سیزدهم کتاب تهافت الفلاسفه داشته است. چنان‌که این مسأله بر واژه‌گزینی او نیز در بیت دوم از بیت‌های بالا تأثیر نهاده و سخن از جزویات و کلیات رانده است.

با این حال، می‌بایست عطار سال‌ها درگیر این مفهوم و دیگر مفاهیم فلسفی بوده باشد. این نکته از آگاهی‌های او درباره حکمت و علوم ظاهر پیداست. چنان‌که «در مسائل مهم فلسفه نظرهای دقیق و عالی دارد» (فروزانفر، ۱۳۹۷: ۴۳)؛ به ویژه که «از حکمای یونان غالباً با تکریم یاد می‌کند» (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۱۴۶). از همین روی، مسأله مهم و پرچنگالی مانند علم خدا به جزئیات نیز باید سال‌ها در ذهن و ضمیر عطار گشته باشد. پیش از الهی‌نامه که پیشتر به آن اشاره کردیم، می‌توان صورت خام یا اولیة‌ای از مفهوم وادی استغنا یا حداقل یکی از متعلقات آن را در

اسرارنامه که نخستین مثنوی عرفانی عطار است (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۷۸: ۶۹؛ عابدی و پورنامداریان: ۹) دید.

اگر در پی کانون و مرکزی برای علم خدا به جزئیات باشیم، می‌توانیم آن کانون را ناچیزی و بی‌اهمیتی زمین و انسان در مجموعه کاینات به شمار آوریم. به دیگر سخن، نه تنها انسان، بلکه زمین، در این دستگاه بزرگ و ناپیدا کرانه از بس ناچیز و کم‌اهمیت است که اساساً به چشم نمی‌آید و دیده نمی‌شود و یک جزء بسیار ناچیز از مجموعه آفرینش است. به نظر می‌رسد، این اندیشه را باید مرکز اصلی مسأله علم خدا به جزئیات دانست. عطار در اسرارنامه، این گونه این موضوع را مورد اشاره قرار داده است:

فلک گر دیر گر زود است گردان	میان این گل و دود است گردان
بدین پرقوتی کافلاک گردد	کجا از بهر مستی خاک گردد؟
چنین جرمی عظیم‌القدر ای دوست	نگردد از پی مستی رگ و پوست
چنین دریا به ما عاجز نگردد	ز بهر شبنمی هرگز نگردد
مگس پنداشت کان قصاص دمساز	برای او در دکان کند باز
... زمین در جنب این نه سقف مینا	چو خشخاشی بود بر روی دریا
بین تا تو ازین خشخاش چندی؟	سزد گر بر بروت خود بخندی

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۶۳)

درنگ در بیت‌های بالا نشان می‌دهد که عطار از همان روزگار جوانی درگیر مسائل و موضوعاتی بوده است که در کانون بحث‌های فلاسفه و متکلمان بوده است. چنان که در نخستین بیت از بیت‌های بالا به قدیم یا حادث بودن جهان اشاره کرده که غزالی نیز در مسأله دوم تهافت (ر.ک: غزالی، ۱۳۹۳: ۱۱۱) به آن پرداخته است. ناچیز بودن زمین و انسان در مجموعه کاینات نیز که بی‌توجهی چرخ را در پی دارد، مسأله‌ای است که در این بیت‌ها پیدا است. به دیگر سخن، از آنجا که از دیرباز چرخ را عامل اصلی خوشبختی / بدبختی بشر می‌پنداشته‌اند، رفتار او را بی‌خبرانه تعبیر می‌کرده‌اند. این اندیشه با روحیه یکتاپرستانه در تضاد است و به همین دلیل در یک جهان‌بینی موحدانه بی‌خبری چرخ از ستمی که به بندگان می‌رود، تبدیل به استغنا رب از توجه به بندگان می‌شود. حال باید دید که پیشینه بی‌خبری چرخ در متون پیش از عطار در کجا قابل پی‌گیری است.

۵. از دَدهای بی خبر چرخ

سنایی در بخش «در بی‌نیازی از غیر خدای تعالی و دست در وی زدن از سر حقیقت» در حدیقه تمثیلی آورده است که بر اساس آن زمین مانند موری است که اژدهای چرخ از وجود آن آگاه نیست و اساساً جنبش چرخ کاری با او ندارد که بخواهد او را ببلعد یا نه.

جنبش چرخ بی‌سکون و زمین	هست چون مور در دم تنین
مور را اژدها فرونبرد	گردش چرخ بی‌خبر گذرد
	(سنایی، ۱۳۸۷: ۹۰)

این تمثیل کوتاه را باید پیشینه بحث عطار در *سررنامه* دانست که پیش از این نقل شد و بر پایه آن زمین در افلاک همچون خشخاشی بر روی دریا است. همین مفهوم در *الهی‌نامه* به صورت بی‌نیازی رب از بندگان نمود یافته که در ماجرای ایوب دیده شد. سرانجام نیز این مسأله با دیدگاه موحدانۀ اسلامی درآمیخته و مفهوم بی‌خبری چرخ به بی‌خبری رب دگرگون شده است تا در فلسفۀ اسلامی به علم خدا به جزئیات و در *منطق‌الطیر* به عنوان یکی از وادی‌های سلوک به صورت استغنائی رب درآید. اکنون، پرسش مهم این است که آیا سنایی نیز این مفهوم را از جایی دیگر گرفته است یا خود آن را ساخته است؟ جست‌وجو در این باره ما را به *شاهنامه* و آیین‌های زروانی می‌رساند.

زروانی‌گری آیینی کهن و ایرانی است که شاید بتوان پیشینه آن را به دوازده تا سیزده قرن پیش از میلاد برگرداند (زرنر، ۱۳۷۵: ۱۴۵). در این آیین که در اصل یک نظام نجومی و ستاره‌شناختی است، انسان موجودی است که در دست تقدیرهای سپهری گرفتار است و آنچه بر او می‌رود، از نیک و بد، خواسته و اراده چرخ است. مفهوم فضا در کیهان‌شناسی زروانی به گفته زرنر (همانجا) به سه صورت وای، گاه (زمان) و سپهر به پیچیدگی گراییده است. وای (باد) خدای غالب مردم شرق و زروان و سپهر متعلق به غرب ایران بوده است. «سپهر نه فضا که دقیقاً همان افلاک است؛ یعنی مکانی است از برای ستارگان، بنابراین سرنوشت آدمی را تعیین می‌کند» (همانجا). این مسأله سبب رشد و گسترش تقدیرباوری در متن‌های ایرانی شده؛ آن‌گونه در این‌گونه متن‌ها «زمان و سپهر در مقام کارگزاران سرنوشت» (رینگرن، ۱۳۸۸: ۷۶) نمود یافته‌اند.

هم وای، هم زروان که خدایان آیین زروانی هستند، راهی دارند که به مرگ ختم می‌شود و «از متن اوستایی اتوگم‌دیچه درمی‌یابیم که از تمام راه‌ها هرچند محصور در خطرات هولناک، می‌توان گریخت، فقط از راه وایو هرگز گریزی نتواند بود» (زرنر، ۱۳۷۵: ۱۴۹). این باور این‌گونه به شعر فردوسی و زبان زال که بی‌ارتباط با زروان نیست، راه یافته است:

همه کارهای جهان را درست مگر مرگ را کان دری دیگرست

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲ / ۱۸۴)

تأثیر و نفوذِ تقدیرباوریِ زروانی در فرهنگ ما تا بدانجا بوده است که یکی از مضامینِ پرتعداد در شعر فارسی سخن با چرخ و شکوه و شکایت از اوست. البته در این میان شاعرانِ یکتاپرستی مانند فردوسی (همان: ۳۴۱) و ناصرخسرو (۱۳۵۷: ۴) که از ناتوانی و بی‌تأثیری چرخ در زندگی بشر آگاه بوده‌اند، گاه به سلبِ قدرت از چرخ پرداخته و در گفت‌وگو با آن انسان را برتر و داناتر دانسته‌اند. البته این مضمون هیچگاه از ادب فارسی کنار نهاده نشد و شاعرانِ بزرگی مانند خاقانی و حافظ نیز که پس از فردوسی و ناصرخسرو زیسته‌اند، از تأثیر چرخ بر زندگی انسان و تقدیری که او برای ما رقم می‌زند، سخن رانده‌اند.

در میان اندیشه‌ها و باورهای ایرانی کهنی که گاهی در شاهنامه نیز نمود پیدا کرده است و پیوندی با تقدیرباوری و تأثیراتِ سپهر و چرخ بر زندگی مردم دارد، یکی هم مفهوم «اژدهای بی‌خبر چرخ» است. در این باور، چرخ همچون اژدهایی تصور شده است که اساساً اطلاعی از آنچه بر آدمیان می‌رود، ندارد. او آگاه نیست که چه ستمی بر مردمان می‌رود؛ زیرا اصلاً از بود و نبود آنها اطلاعی ندارد و به آنها توجهی نمی‌کند. از آنجا که این باور یک مفهوم کیهان‌شناختی است، می‌توان ریشه آن را در باورهای زروانی جست. در این گونه باورها «زروان به عنوان "وجودی بی‌کرانه"، نه درک می‌شود و نه درک می‌کند. او هیچ‌گونه تسلطی بر اعمال آدمی ندارد. او بدون قدرت است، جهان را در بر گرفته، اما تأثیری بر آن ندارد» (همان: ۱۵۲). از دیگر عناصر و پدیده‌هایی که در آیین زروانی اهمیت و جایگاه مهمی دارد، وای / وایو است که به دو گونه وای بد و وای نیک تقسیم می‌شود. «وای بد» که همان کُشنده انسان‌هاست و «کسی از چنگ آن نتواند بگریزد» (زهر، ۱۳۷۵: ۱۴۹)، بر فضا و تهیگی بین آسمان و زمین حاکم است. کارِ وای نیک «نجات روان ravān پرهیزگاران از حملات همتای بد خود است» (همان: ۱۴۴). اما همین وای نیک، بر پایه متن‌های پهلوی، نسبت به خوبی و بدی بی‌توجه است (ر.ک: همانجا). بر این پایه، به نظر می‌رسد این بی‌توجهی / ناآگاهی نسبت به کشتار و ستم بر انسان‌ها و تصویرِ وای بد به صورتِ موجودی اهریمنی، سببِ شکل‌گیریِ اژدهای بی‌خبر چرخ شده است که در شاهنامه به آن اشاره شده است. رینگرن (۱۳۸۸: ۷۰) نیز تلقی اورفئوسی از کرونوس به صورت اژدهایی پیچان را با «آنچه از زروان و کاله می‌دانیم، کاملاً مطابق» می‌داند. فردوسی در پایان داستانِ سهراب، به خاطر کشته شدن جوانی نارسیده از چرخ شکایت می‌کند و این مایه ستم را آگاهانه نمی‌پندارد:

چنین ست کردار چرخ بلند	به دستی کلاه و به دیگر کمند
چو شادان نشیند کسی با کلاه	به خمِ کمندش رباید ز گاه

چرا مهر باید همی بر جهان	بیاید خرامید با مهرهان
چُن اندیشه‌ی گنج گردد دراز	همی گشت باید سوی خاک باز
اگر هست از این چرخ را آگهی	همانا که گشته‌ست مغزش تهی
چنان دان کزین گردش آگاه نیست	ز چرخ برین بگذری، راه نیست

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱ / ۲۹۹)

در واقع بخش نخست این سخنان را باید بازمانده همان باورهای کهنی دانست که با عنوان تقدیرباوری در سراسر فرهنگ ایرانی نمودهای گوناگونی دارد و بر پایه آن چرخ ناآگاه (وای نیک بی‌توجه در آیین زروانی)، کاری با مرگ و نابودی انسان‌ها ندارد که به دست وای بد اژدهاگونه رقم می‌خورد. اما فردوسی که مردی یکتاپرست است و می‌داند این دایره مینایی آسمان نیز به دست نیرویی برتر نقش زده شده است، آگاهی چرخ از ستم بر انسان‌ها را انکار می‌کند و البته فراتر رفتن از آن را نیز روا نمی‌داند؛ زیرا نمی‌خواهد این آگاهی / ناآگاهی از ستم را به تعبیر خاقانی از «فلک گردان» به گردن «فلک گردان» بیندازد.

البته در داستان رستم و سهراب به اژدهاگونگی چرخ اشاره‌ای نشده و فقط بی‌خبری آن در کانون توجه است؛ اما در داستان رستم و اسفندیار، جاماسپ چرخ گردان را تیزچنگ‌اژدهایی می‌داند که کس از او رهایی ندارد:

چنین داد پاسخ ستاره‌شمر	که بر چرخ گردان نیابی گذر
ازین برشده تیزچنگ اژدها	به مردی و دانش که یابد رها؟

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲ / ۱۳۷)

این اژدهای برشده، همان وای بد در آیین زروانی است که کسی از چنگ آن نتواند بگریزد. این اژدهای چرخ همان است که در حدیقه سنایی زمین در پیشگاهش مانند مور است و اگر او این مور را نمی‌بلعد از آن روی است که اساساً از وجود ناچیز او آگاه نیست. همین تصویر مور در دم اژدها در *اسرارنامه* عطار به خشخاشی بر روی دریا دگرگون شده بود. به نظر می‌رسد با رشد اندیشه‌های یکتاپرستانه و باور به این نکته که آنچه از نیک و بد بر آدمی می‌رود، خواست یزدان است، یا به تعبیر فردوسی «بد و نیک هر دو ز یزدان بود» بی‌خبری چرخ به بی‌خبری یا ناآگاهی و عدم علم خداوند به جزئیات تعبیر شده است که در فلسفه اسلامی نیز نمود یافته است. سپس با رشد نگاه عرفانی همین مفهوم به شکل وادی استغنا تلطیف شده است که بر پایه آن اساساً پروردگار نیازی ندارد که به بندگان اعتنا و توجه کند.

۶. نتیجه

عناصر سازنده یک نظام فکری با دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی از بین نمی‌روند، بلکه در نظام جدید به شکلی نو روی می‌نمایند. یکی از این مفاهیم مهم فرهنگی استغنا در ادبیات عرفانی است که نخستین بار عطار در *منطق‌الطیر* آن را به عنوان یکی از وادی‌های سلوک معرفی کرده است. این استغنا که نمایانگر بی‌نیازی خدا به بندگان و متعاقباً بی‌توجهی و بی‌اعتنایی اوست، یادآور یک بحث فلسفی در بین فلاسفه مسلمان است که از آن با عنوان علم خدا به جزئیات بحث شده است. در این بحث، به باور ابن‌سینا، خداوند به جزئیات از راه جزئی علم ندارد، بلکه از راه کلی از جزئیات خبر دارد. مهم‌ترین انتقاد به این بحث را غزالی در کتاب *تهافت‌الفلاسفه* پیش کشیده و بر پایه آن ابن‌سینا را تکفیر کرده است. از آنجا که عطار بسیار متأثر از غزالی بوده و اندیشه‌ها و باورهای او را باید ادامه غزالی به شمار آورد، به نظر می‌رسد، عطار نخست مفهوم استغنا را بدون عنوانی خاص در آثار آغازینش مانند *الهی‌نامه* و *سرازمه* با الهام از بحث‌های فلاسفه به بحث نهاده و سپس با چشمی به *تهافت* غزالی آن را به عنوان یکی از مراحل سلوک در واپسین منظومه خود، یعنی *منطق‌الطیر*، تدوین کرده است.

استغنا و علم خدا به جزئیات، هر دو یادآور مفهوم کلی‌تر دیگری هستند که بر پایه آن انسان و زمین در مجموعه کاینات و آفرینش اساساً اهمیت چندانی ندارد و از بس ناچیز و نادیدنی‌اند که به سان خشخاشی بر روی دریا یا موری در دم اژدها دیده می‌شوند. نه دریا را با آن خشخاش کاری‌ست و نه اژدهای چرخ‌مور را می‌بلعد؛ زیرا اساساً از وجود ناچیز او آگاه نیست. پیش از عطار، سنایی در حدیقه این اندیشه را پیش نهاده است و به نظر می‌رسد او نیز آن را از *شاهنامه* گرفته است. زیرا بر پایه *شاهنامه* چرخ همچون اژدهایی بی‌خبر از مردمان است که توجهی به آن ندارد. این اندیشه نیز برگرفته از یک باور کهن زروانی است که به صورت اژدهای بی‌خبر چرخ در *شاهنامه* به جای مانده است. این‌گونه یک مفهوم فرهنگی کهن از آیین‌های کهن ایرانی به فلسفه و عرفان راه یافته و با دگرگونی جامه به زندگی خود ادامه داده است.

منابع

- ابن رشد، محمد بن احمد (۱۳۸۴). *تهافت‌التهافت*، ترجمه و توضیح علی‌اصغر حلبی، چاپ اول، تهران: جامی.
- بهارنژاد، زکریا؛ صنوبری، نرگس (۱۳۹۸). «بررسی و نقد سید جلال‌الدین آشتیانی به ایرادهای غزالی در باب علم خدا به جزئیات»، *پژوهش‌های هستی‌شناختی*، س ۸، ش ۱۵، ص ۲۲۸-۲۰۵.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۹۰). *دیدار با سیمرغ (شعر و عرفان در اندیشه‌های عطار)*، چاپ پنجم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- توازیانی، زهره (۱۳۹۱). «واکاوی تکفیر ابن‌سینا از سوی غزالی در مسئله علم خداوند به جزئیات»، *پژوهش‌های فلسفی کلامی*، ش ۵۲، ص ۱۱۲-۹۳.

- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲). *دیوان حافظ*، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- ریتز، هلموت (۱۳۸۸). *دریای جان (سیری در آراء و احوال شیخ فریدالدین عطار نیشابوری)*، ترجمه عباس زریاب خویی و مهرآفاق بایوردی، چاپ دوم، تهران: الهدی.
- رینگرن، هلمر (۱۳۸۸). *تقدیرباوری در منظومه‌های حماسی فارسی (شاهنامه و ویس و رامین)*، ترجمه ابوالفضل خطیبی، چاپ اول، تهران: هرمس.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸). *صدای بال سیمرغ*، چاپ اول، تهران: سخن.
- زتر، آر. سی (۱۳۷۵). *زروان یا معمای زرتشتی‌گری*، ترجمه تیمور قادری، چاپ دوم، تهران: فکر روز.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۷). *حقیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ هفتم، تهران: دانشگاه تهران.
- طنیبانی، اسحاق؛ هادی، حکیمه (۱۳۸۹). «بررسی مفهوم فقر و استغنا در مثنوی معنوی»، *پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی*، دوره ۲، ش ۵، بهار، ص ۵۶ - ۴۱.
- عابدی، محمود؛ پورنامداریان، تقی (۱۴۰۲). *تصحیح و توضیح منطق‌الطیر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری*، چاپ هفتم، تهران: سمت.
- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳). *منطق‌الطیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۶). *اسرارنامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۸). *الهی‌نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ پنجم، تهران: سخن.
- غزالی، محمد بن محمد (۱۳۹۳). *تهافت الفلاسفه*، ترجمه علی‌اصغر حلبی، چاپ دوم، تهران: جامی.
- فاریاب، محمدحسین (۱۳۹۱). «تبیین سازگاری علم خدا به جزئیات با تغییرناپذیری او در آثار مشاهیر فلسفه و کلام»، *نشریه معرفت*، س ۲۱، ش ۱۸۳، ص ۶۷ - ۵۷.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳). *شاهنامه*، پیرایش جلال خالقی مطلق، چاپ اول، تهران: سخن.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۹۷). *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری*، چاپ سوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- محبّتی، مهدی (۱۴۰۰). *قرن‌های بی‌زمان (درآمدی تحلیلی - معرفت‌شناختی بر منطق‌الطیر عطار)*، چاپ اول، تهران: هرمس.
- مصطفی‌پور، محمدرضا (۱۳۸۹). «تحلیل و بررسی علم خدا به جزئیات از منظر ابن سینا»، *نشریه اندیشه نوین دینی*، ش ۲۲، ص ۷۰ - ۵۱.

مهاجری، محمودرضا؛ افشار کرمانی، عزیزالله؛ نجفی افرا، مهدی (۱۴۰۱). «علم خدا به جزئیات متغیر از دیدگاه فیاض لاهیجی و نقد و بررسی دیدگاه وی»، *نشریه فلسفه و کلام اسلامی*، س ۵۵، ش ۱، ص ۲۱۳ - ۱۹۷.

ناصرخسرو (۱۳۵۷). *دیوان اشعار حکیم ناصرخسرو قبادیانی*، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل.

References

- Ibn Rushd, Muhammad ibn Ahmad. (2005). *Tahafut al-Tahafut*, translated and annotated by Ali-Asghar Halabi, 1st ed., Tehran: Jami. [In Persian]
- Baharnejad, Zakaria; Senobari, Narges. (2019). "An Analysis and Critique of Seyyed Jalal al-Din Ashtiani's Objections to Ghazali on God's Knowledge of Particulars," *Ontology Studies*, Vol. 8, No. 15, pp. 205-228. [In Persian]
- Pournamdarian, Taghi. (2011). *Meeting with the Simurgh: Poetry and Mysticism in Attar's Thoughts*, 5th ed., Tehran: Human Sciences Research Institute. [In Persian]
- Tavaziani, Zahra. (2012). "An Analysis of Ghazali's Takfir of Avicenna Regarding God's Knowledge of Particulars," *Philosophical and Theological Researches*, No. 52, pp. 93-112. [In Persian]
- Hafez, Shams al-Din Muhammad. (1983). *Divan-e-Hafez*, edited and annotated by Parviz Natel Khanlari, 2nd ed., Tehran: Kharazmi. [In Persian]
- Ritter, Helmut. (2009). *The Sea of the Soul: A Journey through the Thoughts and Life of Sheikh Farid al-Din Attar Nishaburi*, translated by Abbas Zaryab Khoyi and Mehrafagh Baybordi, 2nd ed., Tehran: Al-Huda. [In Persian]
- Ringgren, Helmer. (2009). *Fatalism in Persian Epics* (Shahnameh and Vis and Ramin), translated by Abolfazl Khatibi, 1st ed., Tehran: Hermes. [In Persian]
- Zarinkoub, Abdolhossein. (1999). *The Voice of the Simurgh*, 1st ed., Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Zenner, R.C. (1996). *Zorvan*, translated by Timour Ghaderi, 2nd ed., Tehran: Fekr-e-Rooz. [In Persian]
- Sanaei Ghaznavi. (2008). *Hadighat al-Haqiqah*, edited by Mohammad-Taqi Modarres Razavi, 7th ed., Tehran: University of Tehran. [In Persian]

- Toghiyani, Ishaq; Hadi, Hakimeh. (2010). "An Examination of the Concepts of Poverty and Self-Sufficiency in the Masnavi," *Journal of Persian Language and Literature*, Vol. 2, No. 5, Spring, pp. 41-56. [In Persian]
- Abedi, Mahmoud; Pournamdarian, Taghi. (2023). *Editing and Annotating the Mantiq-ut-Tayr by Sheikh Farid al-Din Attar Nishaburi*, 7th ed., Tehran: Samt. [In Persian]
- Attar, Muhammad ibn Ibrahim. (2004). *Mantiq-ut-Tayr*, introduction, editing and annotations by Mohammad-Reza Shafiei Kadkani, 1st ed., Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Attar, Muhammad ibn Ibrahim. (2007). *Asrarnaméh*, introduction, editing and annotations by Mohammad-Reza Shafiei Kadkani, 2nd ed., Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Attar, Muhammad ibn Ibrahim. (2009). *Elahi-nameh*, introduction, editing and annotations by Mohammad-Reza Shafiei Kadkani, 5th ed., Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Ghazali, Muhammad ibn Muhammad. (2014). *Tahafut al-Falasifah*, translated by Ali-Asghar Halabi, 2nd ed., Tehran: Jami. [In Persian]
- Faryab, Mohammad-Hossein. (2012). "Clarifying the Compatibility of God's Knowledge of Particulars with His Immutability in the Works of Prominent Philosophers and Theologians," *Knowledge Journal*, Vol. 21, No. 183, pp. 57-67. [In Persian]
- Ferdowsi, Abu al-Qasim. (2014). *Shahnameh*, edited by Jalal Khalighi Motlagh, 1st ed., Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Forouzanfar, Badi' al-Zaman. (2018). *A Biography and Critique of the Works of Sheikh Farid al-Din Muhammad Attar Nishaburi*, 3rd ed., Tehran: Cultural Heritage and Art Organization. [In Persian]
- Mohabati, Mehdi. (2021). *Timeless Centuries: An Analytical-Epistemological Introduction to Attar's Mantiq-ut-Tayr*, 1st ed., Tehran: Hermes. [In Persian]
- Mostafapour, Mohammad-Reza. (2010). "Analysis and Examination of God's Knowledge of Particulars from Avicenna's Perspective," *New Religious Thought Journal*, No. 22, pp. 51-70. [In Persian]
- Mohajeri, Mahmoud-Reza; Afshar Kermani, Azizollah; Najafi Afra, Mehdi. (2022). "God's Knowledge of Variable Particulars from the Perspective of Fayyaz Lahiji and a Critique of His View," *Islamic Philosophy and Theology Journal*, Vol. 55, No. 1, pp. 197-213. [In Persian]
- Naser Khosro. (1978). *Diwan-e-Ash'ar-e Hakim Naser Khosro Qobadiani*, edited by Mojtaba Minovi and Mehdi Mohaghegh, Tehran: McGill University Islamic Studies Institute. [In Persian]

